

یکی از مدلهای بررسی یک سازمان اجتماعی بررسی کارآیی آن سازمان است. بررسی کارآیی سازمان می تواند بسیار ساده انجام شود، ولی می توان آن را دقیق تر نیز بررسی کرد.

در بررسی کارآمدی یک سازمان، دو الگوی نزدیک به هم اما متفاوت وجود دارد:

۱. بررسی ارتباط آثار و بازده سازمان با هدفهای اعلام شده سازمان که به این الگو، «الگوی هدف» نیز می گویند.
۲. بررسی میزان کارآیی سازمان در رفع نیاز یا نیازهایی که سازمان، برآورده آنهاست. در بررسی نوع دوم، بازده سازمان را با هدفهای اعلام شده سازمان (در اساسنامه یا در گفتار مدیران یا اعضا) نمی سنجند. بلکه به ساختار اجتماعی محیط بر سازمان توجه دارند و این پرسش را مطرح می کنند که: «در این ساختار اجتماعی چه نیازهایی وجود دارد که سازمان مورد بررسی تنها نامزد برآورده کردن آنهاست؟» و پس از یافتن این پاسخ، بازده سازمان را با نیازهای یادشده می سنجند؛ مثلاً سازمانهای خانوادگی بسیاری در جامعه ما وجود دارد که عهده دار رفع چندین نیازند. در جامعه شناسی، این گونه آثار و «رفع نیازکردن» توسط سازمانها یا واقعیتهای اجتماعی دیگر را «کارکرده» می نامند.

پس به عبارت مختصر، در بررسی کارآمدی یک سازمان، یک الگو، بررسی ارتباط آثار و بازده سازمان با هدفهای اعلام شده است؛ مثلاً کارخانه ای اعلام کرده است: هدف ما تولید فلان تن از فلان ماده است، یا هدف ما کسب فلان درصد سود سالانه نسبت به کل سرمایه است و ... و بررسی طبق الگوی هدف، این است که: به چه میزان به تولید یا سود اعلام شده دست یافت؟

«الگوی کارکردی» در بررسی کارآمدی یک سازمان، بر این اساس است که، این سازمان در این نظام اجتماعی، چه نیازهایی را برای چه کسانی رفع می کند؟ البته الگوی دیگری تحت عنوان الگوی ساخت-کارکردی وجود دارد که شبیه الگوی سیستم در بررسی سازمانهاست و با الگوی کارکردی، که توضیح داده شد، متفاوت است. این چند سطر مقدمه برای ورود به بحث در باره «بررسی کارآمدی سازمان آموزش علوم دینی و تربیت روحانی» یعنی حوزه های علوم دینی مطرح شد. الگوی ما در این بحث، الگوی کارکردی است.

# نگاهی به

## میزان کارآمدی

## سازمان پژوهش

غلامرضا صدیق اورعی



ارزشگذارها در سازمان حوزه علوم دینی، میزان تحصیل در فقه استدلالی و میزان ورزیدگی در آن است و مثلاً کسی که شش سال درس خارج فقه را امتحان داده است، از میزانی از منزلت برخوردار است که تحصیل سطوح عالی، افزون بر تسلط در وعظ، نمی تواند با آن سنجیده شود و در آزمونهای حوزوی و در گواهی های تحصیلی صادره از حوزه علوم دینی، وعظ و امامت جماعت و مسأله گویی و... مطرح نیست و به آن اشاره ای نمی شود.

۲-۶. نبود برنامه برای تربیت روحانی واعظ، یا روحانی مسأله گو، یا روحانی امام جماعت ویا... موجب چشم پوشی مردم از نیازشان به چنین افرادی نمی شود و چون چنین افرادی طی برنامه معینی تربیت نمی شوند، تعدادی از روحانیون به طور فردی و بدون برنامه مشخص اقدام به احراز موقعیتهای وعظ، امامت جماعت، مسأله گویی، روضه خوانی و... می کنند که در فرهنگ حوزوی ترك تحصیل یا نیمه وقت کردن تحصیل شمرده می شود و با ارزشگذاری مثبت روبه رو نمی شود.

۲-۷. با توجه به نکته پیش، خارج شدن محصل علوم دینی از قم و مشهد و رفتن به شهرهای دیگر، به معنی ترك تحصیل است و نباید آن را فارغ التحصیلی گمان کرد، چون دوره تحصیلی علوم دینی «دوره تحصیلی پیوسته اجتهاد» است و فقط کسانی که مجتهد بشوند فارغ التحصیل اند و کسانی که پیش از اجتهاد از حوزه علوم دینی خارج شوند، ترك تحصیل کرده اند و به اصطلاح امروز «دچار افت تحصیلی» شده اند.

۲-۸. با توجه به چند نکته پیش، روشن می شود که بیشتر «افت تحصیلیهای حوزه» در شهرها به مسأله گویی و روضه خوانی، برگزاری مراسم مذهبی، امامت جماعت، وعظ و... می پردازند و افراد کوشای نظام آموزش حوزوی معمولاً در حوزه مانده و از تربیت مذهبی مردم دور می مانند.

۲-۹. مشکل طولانی شدن مدت تحصیل در حوزه علوم دینی (منظور تحصیل بیش از بیست سال است) و تراکم چند نسل از محصلان در کلاسهای درس خارج فقه و ساکن نشدن این افراد در شهرها و روستاهای کشور، از نظام آموزشی حوزه علوم دینی و ارزشگذارهای مربوط به آن نشأت می گیرد.

پس در پایان این قسمت، می توانیم به پرسش مطرح شده درباره کارکرد حوزه علوم دینی جواب دهیم. سازمان حوزه علوم دینی،

نخستین و مهم ترین کارکردش، تربیت مجتهد است که در این امر نیاز جامعه را برآورده است.

کارکرد دوم سازمان حوزه علوم دینی در جامعه ما، ایجاد افرادی است که خودشان و مردم، آنان را روحانی می دانند، هر چند مجتهد نباشند.

**۳. نارسایی کارکردی سازمان حوزه علوم دینی**

۳-۱. سازمان آموزشی-پژوهشی حوزه علوم دینی، در برآوردن نیاز جامعه به موقعیتهای بسیاری روحانی، ناتوانی نشان داده است، بلکه بی اعتنایی کرده و هیچ اقدام منسجمی برای رفع نیاز مردم به موقعیتهای بسیار روحانی نکرده است.

۳-۲. از سوی دیگر، برابر تعریف رایج از «افت تحصیلی» و تعریف حوزه از هدف آموزشی خود، این سازمان بیشترین افت تحصیلی و کم ترین میزان فارغ التحصیلی را داشته است. به عبارت دیگر و به عنوان مثال اگر در ابتدای مهرماه سال ۱۳۷۰ دبیرستانهای شهر قزوچان ۱۰۰ نفر دانش آموز سال اول را ثبت نام کنند و در شهریور ۱۳۷۴، ۶۰ نفر آنان دیپلمه شوند، میزان افت تحصیلی ۴۰ درصد خواهد بود. اگر در حوزه علوم دینی در سال ۱۳۶۰، ۱۰۰ نفر وارد شده و به خواندن دروس مقدمات پردازند و در سال ۱۳۸۰، از همان ۱۰۰ نفر ۱۰ نفر مجتهد شوند، ۹۰ درصد افت تحصیلی خواهند داشت. (زیرا سازمان حوزه، اصلی ترین کارکردش را تربیت مجتهد می داند و در نتیجه این افراد به عنوان «افت تحصیلی ها» شناخته می شوند.)

**۴. نابسامانی ساختاری سازمان اجتماعی حوزه علوم دینی**

نابسامانی اجتماعی عبارت است از، ناسازگاری ملاکها، ارزشها، دستورالعمل و روشها با یکدیگر، به گونه ای که بیشترین تلاشها و بهترین مدیریتها (به فرض دگرگون نشدن این ناسازگاری درونی) پیروز نمی گردد و اعضای آن سازمان دچار رفتار ناپسند (از نظر آن سازمان) و دچار نارضایی و سردرگمی می گردند.

یکی از شناخته ترین شکل های نابسامانی اجتماعی، ناهماهنگی هدفها و وسایل با یکدیگرند.

حوزه علوم دینی، به طلاب خود القاء می کند که هدف ترویج دین و تربیت دینی مردم و حضور در جامعه و هدایت دیگران

است. اما وسایلی که به طور رسمی پذیرفته شده است، خواندن یک دوره کامل دروس اجتهاد است. در سازمان حوزه، به طلبه و دانش پژوه هیچ آموزش منظمی درباره وضع مردم و مخاطبان احتمالی آینده روحانی و موقعیتهای اجتماعی گوناگون که توسط روحانیان احراز می شود و لوازم موفقیت در آن موقعیتها و ... ارائه نمی شود. و از سوی دیگر، ارزش در حوزه ماندن و مجتهد شدن و سپس مدرس شدن را در آنان درونی می سازد و آنان را به برتری آن معتقد می کند که این ارزش، ناسازگار با «به میان مردم رفتن» و صرف وقت در شناختن مردم و اصناف گوناگون آنان و میزان دین باوری و دینداری آنان و میزان ضعف آنان در این امر و ... است.

۴-۱. اثر ناسازگاری هدفهای و وسایل در حوزه علوم دینی نخستین اثر این نابسامانی، تردید و دودلی طلاب دارای تحصیلات ده سال و بیشتر در انتخاب مسیر آینده است: به میان مردم بروند یا در قم و مشهد بمانند؟ به مطالعه دروس تخصص اجتهاد بپردازند یا درباره نیازهای دینی جوانان مطالعه و پژوهش کنند؟ و ...

دومین اثر این نابسامانی، تردید و دودلی طلاب در اقدام به احراز موقعیتهای: امامت جماعت، مسأله گویی، روضه خوانی، وعظ و ... است چون از یک سو هدایت مردم از این طریق ملموس تر است و از طرفی این امر با تحصیل تمام وقت در دوره اجتهاد ناسازگار است.

سومین اثر این نابسامانی، ایجاد احساس افت تحصیلی و عدم توفیق در کسانی است که به وعظ و امامت جماعت و مسأله گویی و هدایت مردم اقدام کنند و از مراکز آموزشی قم و مشهد دور باشند.

البته بررسی جامعه شناختی سازمان حوزه علوم دینی مجال فراوان می خواهد و تذکر چند نکته از باب طرح مطلب و جلب توجه است.

## ۵. راه حل پیشنهادی

۵-۱. نخستین راه حل به رسمیت شناخته شدن موقعیتهای اجتماعی بسیار روحانیان در سازمان حوزه علوم دینی است. یعنی روحانی مسأله گو، روحانی برگزار کننده، مراسم، روحانی واعظ و ... همگی به عنوان روحانی مورد پذیرش حوزه علوم دینی و اساتید آن باشند و درباره آن ارزشگذاری مثبت انجام شود، نه

## قضایات ارزشی منفی.

۵-۲. پس از به رسمیت شناخته شدن فراوانی موقعیتهای اجتماعی روحانی توسط حوزه علوم دینی، باید برنامه های آموزشی مخصوص این گرایشها را در سازمان حوزه علوم دینی ایجاد کرد. به عبارت دیگر باید در سازمان حوزه معین شود که پس از چند سال تحصیل، ادامه تحصیل به گرایشهای مختلفی تقسیم می شود و هرگرایش تحصیلی باید چه دروسی را بگذراند و چگونه امتحان دهد.

در چنین صورتی «افت تحصیلیها» واعظ و مروج الاحکام و ... نمی شوند، بلکه روحانیانی که دروس مربوط به وعظ و یا ترویج احکام ویا ... را خوانده و امتحان داده اند، عهده دار وعظ و مسأله گویی و امامت جماعت و ... خواهند شد. در چنین صورتی، واعظ و مسأله گو و امام جماعت، احساس شکست و دور شدن از مراحل ترقی علمی و شغلی نخواهند کرد و اعتماد به نفس خود را حفظ می کنند. در چنین صورتی رفتن از قم و مشهد و ساکن شدن در شهر یا روستایی دیگر و ارشاد مردم، افت تحصیلی و همراه با قضایات ارزش منفی نخواهد بود، بلکه خود نوعی فارغ التحصیلی و اشتغال موفقیت آمیز پس از آن تلقی خواهد شد. در چنین صورتی، سازمان حوزه علوم دینی به تدریج نظارت معنوی و برنامه ریزی شده بر مجالس وعظ و دعا و عزاداری خواهد داشت و محتوای این گونه مجالس، از سیطره کامل ذوق شخصی خارج می شود و برخی پندآموزیهای موجود آن رفع می شود. در چنین صورتی برگزاری آموزش ضمن خدمت روحانیان ممکن می گردد و ...

